

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



روح الله

مهدی باور، مهدی یاور، مهدی زیست

سید معود پورسید آقایی



روح الله، مهدی باور، مهدی یاور، مهدی زیست

نویسنده:	سید مسعود پورسیدآقایی
ناشر:	مؤسسه آینده روشن
ویراستاران:	ابوذر هدایتی، سیدرضا سجادی نژاد
نمونه خوان:	محمد اکبری
طرح جلد:	مصطفی برجی
صفحه آرا:	علی قنبری
چاپ:	چاپخانه بزرگ قرآن کریم (اسوه)
نوبت چاپ:	سوم، ۱۳۸۸
شمارگان:	۱۰۰۰۰ جلد
بها:	۱۰۰۰ تومان
شابک:	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۰۷۳ - ۱۸ - ۸
مرکز پخش:	قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۳، پلاک ۵
تلفن:	۷۸۴۰۹۰۲

با همکاری: سازمان اوقاف و امور خیریه

فهرست مطالب

۹	روح الله ...
۱۱	مهدی باوری
۱۵	مهدی باوری
۱۸	جان و جانان
۲۳	مهدی زیستی
۲۴	ساده زیستی
۲۵	این افزایش برای چیست؟
۲۶	با فروشنده طی کنید
۲۶	سخت گیری
۳۰	بدهید وصله کنند
۳۰	یقه عبای امام وصله داشت
۳۰	فقط نان و پنیر و خربزه
۳۲	سخت کوشی
۳۴	ما همه سرباز خدا هستیم
۳۵	خدمت گزار

- ۳۵..... من طلبه هستم
 ۳۵..... زیر منت شما هستم
 ۳۶..... بانوان رهبر ما هستند
 ۳۶..... عکس کشاورز را به جای عکس من چاپ کنید
 ۳۷..... بلافاصله به سوی او شلیک کنند!
 ۳۹..... شاگردپروری و غریب‌نوازی امام
 ۳۹..... هر هفته از من عیادت می‌کردند
 ۴۰..... شبانه پیاده به دنبال طبیب رفتند
 ۴۱..... دهانم نرسید به دست او
 ۴۱..... با مردم درست رفتار کنید
 ۴۲..... اهل کجایی؟ شغل چیست؟
 ۴۳..... لباس‌ها را شستند
 ۴۴..... توجه به طلاب مستمند
 ۴۴..... تا این مادر شهید را نیاورید
 ۴۶..... ابهت امام
 ۴۷..... ابهت من شاه را گرفته بود!
 ۴۷..... از ایشان حساب می‌بردیم
 ۴۸..... جوان‌مردی در نوجوانی
 ۴۸..... امانتی بود از جانب خدا که خودش پس گرفت
 ۴۹..... رادیو را بگذارید سر جای خود
 ۵۱..... بزرگ‌ترین انسان در کوچک‌ترین خانه
 ۵۲..... قناعت و زهد در عین مکنت
 ۵۳..... نهایت سادگی
 ۵۴..... جهاد با نفس
 ۵۴..... از همان آجرها استفاده کنند
 ۵۴..... من تلفن نمی‌کشم

۵۷	تلویزیون را خاموش کردند.....
۵۷	باید این القاب برداشته شود.....
۵۸	کتاب‌ها را به خانه من نیاورید.....
۵۹	اینها ضد تبلیغ است.....
۶۱	خودت را اصلاح کن.....
۶۲	از همه شما راضی هستم.....
۶۴	پرهیزکاری.....
۶۵	آقایان طلبه باشند.....
۶۵	مبادا هم‌سایه‌ها اذیت شوند.....
۶۷	رعایت حال دیگران.....
۶۸	تا آخرین لحظه ذکر می‌گفتند.....
۶۹	امام بر ملکوت مسلط است.....
۶۹	انیس قرآن.....
۷۲	ناو امریکایی را هدف قرار می‌دادم.....
۷۴	گریه امام.....
۷۶	به همه عزیزان در بند، سلام مرا برسانید.....
۷۹	استکبارستیزی امام.....
۸۳	عشق به امام.....

روح‌الله ...

دل‌دادگی قافله‌سالار کاروان انقلاب به امامش مهدی علیه السلام، برخاسته از باوری عمیق بود که در تمام وجود او موج می‌زد؛ تا آن‌جا که خود و زندگی‌اش را وقف مهدی علیه السلام و آرمان‌های بلند او کرد و از میان همه شکل‌های زندگی، مهدی زیستن را برگزید.

«روح‌الله»، الگوی مهدی‌زیستان و معیار مهدی‌یاوران است. او به حق، نایب امام است. به‌جاست در فراغ و هجران آن پیر سفر کرده، عاشقان و پیروانش با جلوه‌هایی از «مهدی باوری»، «مهدی یاوری» و «مهدی زیستی» او، خود را تسلیت دهند و با آموختن از آن آموزگار بزرگ، زمینه را برای ظهور مولایش، بزرگ آموزگار عالم، مهدی فاطمه علیهما السلام فراهم سازند.

مهدی‌باوری

مهدی‌باوری، برخاسته از بنیان‌های فکری و مبانی عقیدتی عمیقی است که بدون آن، نمی‌توان به باوری ژرف دست یافت. این مبانی، ریشه در درک اندازه‌های وجودی انسان و عجز و نارسایی حسّ، عقل و تجربه او در فهم بایدها و نبایدهای راه بلند او تا قرب خدا دارد. اندازه‌های وجودی انسان و استمرار و ارتباط او با همه عوالم از یک طرف، و نارسایی علم‌گرایی و عقل‌گرایی از طرف دیگر، آدمی را به اضطرار به وحی و حجت و انسان کامل می‌رساند.

می‌گویند: «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» «عصر» انسان کامل است؛ امام زمان علیه السلام است. یعنی «عصاره» همه موجودات. قسم به عصاره همه

موجودات؛ یعنی قسم به انسان کامل.^۱

قسم به عصاره موجودات عصر؛ فشرده موجودات این‌که فشرده همه عوالم است؛ یک نسخه‌ای است؛ نسخه تمام عالم. همه عالم در این موجود، در این انسان کامل، عصاره است و خدا به این عصاره قسم می‌خورد.^۲

اگر بعثت پیغمبر هیچ ثمره‌ای نداشت، الا وجود علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و وجود امام زمان (علیه السلام) این هم توفیق بسیار بزرگی بود. اگر خدای تبارک و تعالی، پیغمبر را بعث می‌کرد برای ساختن یک همچو انسان‌های کامل، سزاوار بود.^۳

همان‌طوری که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به حسب واقع، حاکم بر جمیع موجودات است، حضرت مهدی (علیه السلام) همان‌طور حاکم بر جمیع موجودات است. آن، خاتم رسل است و این، خاتم ولایت. آن، خاتم ولایت کلی بالاصاله است و این، خاتم ولایت کلی به تبعیت است.^۴

و عرض ارادت به مقام مقدس ولی‌الله الاعظم و بقیة‌الله فی ارضه - ارواحنا لمقدمه الفداء - که واسطه فیض و عنایات حق تعالی است.^۵

۱. صحیفه امام، ج ۸، ص ۳۲۷.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۴۲۳.

۳. همان، ص ۴۲۴ - ۴۲۵.

۴. همان، ج ۲۰، ص ۲۴۹.

۵. همان، ج ۱۷، ص ۳۱۶.

من گاهی خیلی ناراحت می شوم از این که مثلاً
امام عصر علیه السلام را می گویند: «سلطان السلاطین»
[او] خلیفه الله است.^۱

ذوات مطهره معصومین از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا
حجت عصر علیه السلام، که مفاتیح وجود و مخازن کبریا
و معادن حکمت و وحی و اصول معارف و
عوارف و صاحبان مقام جمع و تفصیلند.^۲
با سلام و درود به پیش گاه مقدس مولود نیمه
شعبان و آخرین ذخیره امامت، حضرت بقیه الله
- ارواحنا فداء - و یگانه دادگستر ابدی و بزرگ
پرچم دار رهایی انسان از قیود ظلم و ستم
استکبار. سلام بر او و سلام بر منتظران واقعی او.
سلام بر غیبت و ظهور او و سلام بر آنان که
ظهورش را با حقیقت درک می کنند و از جام
هدایت و معرفت او لبریز می شوند.^۳

۱. همان.

۲. آداب الصلوة، ص ۱۸۴.

۳. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۵.

انتظار

از غم دوست در این می‌کده فریاد کشم
 دادرس نیست که در هجر رُخش داد کشم
 داد و بی‌داد که در محفل ما، رندی نیست
 که برش شکوه برم، داد ز بی‌داد کشم
 شادیم داد، غمم داد و جفا داد و وفا
 با صفا منت آن را که به من داد، کشم
 عاشقم، عاشق روی تو، نه چیز دگری
 بار هجران و وصال به دل شاد کشم
 در غمت ای گل وحشی من ای خسرو من
 جور مجنون ببرم، تیشه فرهاد کشم
 مُردم از زندگی بی تو که با من هستی
 طرفه سرّی است که باید بر استاد کشم
 سال‌ها می‌گذرد، حادثه‌ها می‌آید
 انتظار فرج از نیمه خرداد کشم^۱

مهدی‌یاوری

تجلی باور مهدی در یاری اوست. یاری مهدی، زمینه‌های قیام او را فراهم کردن و خود را مہیای پذیرش او کردن است:

أعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد.^۱ من سرّہ أن
یکون من أصحاب القائم، فلینتظر ولیعمل بالورع و
محاسن الاخلاق و هو منتظر.^۲

حقیقت انتظار نیز همین است:

أفضل الأعمال إنتظار الفرج؛^۳
انتظار، عمل است و آن هم بهترین عمل.

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. نعمانی، الغیة، ص ۲۰۰.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۸.

امام راحل علیه السلام به اعتراف همه، در خودسازی و مبارزه با نفس، سرآمد همگان بود و در فراهم ساختن زمینه‌های ظهور حضرت تا آن‌جا پیش رفت که قافله‌سالار «ظهور صغرا» شد و توانست با دستان پرتوان و مبارکش، نهال انقلاب را پیش‌درآمد بر «ظهور کبرای» حضرت مهدی علیه السلام غرس کند.

انقلاب مردم ایران، نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فداه - است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد.^۱

این کشوری که کشور ائمه هدا و کشور صاحب‌الزمان علیه السلام است، کشوری باشد که تا ظهور موعود ایشان، به استقلال خودش ادامه بدهد؛ قدرت خودش را در خدمت آن بزرگوار قرار بدهد که عالم را - ان شاء الله - به عدل و داد بکشد و از این جورهایی که بر مستضعفان می‌گذرد، جلوگیری کند.^۲

اگر این جمهوری اسلامی از بین برود، اسلام آن‌چنان منزوی خواهد شد که تا آخر ابد - مگر در زمان حضور حضرت - نتواند سرش را

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۷.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۰۹.

بلند کند.^۱

و ما باید در این‌طور روزها و در این‌طور ایام‌الله، توجه کنیم که خودمان را مهیا کنیم از برای آمدن آن حضرت ... ما باید خودمان را مهیا کنیم از برای این‌که اگر چنان‌چه موفق شدیم - ان‌شاءالله - به زیارت ایشان، طوری باشد که روسفید باشیم پیش ایشان.^۲

فراهم کردن اسباب، این است که کار را نزدیک بکنیم؛ کار را همچو بکنیم که مهیا بشود عالم برای آمدن حضرت - سلام الله علیه -.^۳

رهبر همه شما و همه ما، وجود مبارک بقیة‌الله است. باید ماها و شماها طوری رفتار کنیم که رضایت آن بزرگوار را - که رضایت خداست - به دست بیاوریم.^۴

ما در یک مملکتی هستیم که مملکت ولیّ عصر - سلام الله علیه - است، و وظیفه آنهایی که در مملکت ولیّ عصر علیه‌السلام زندگی می‌کنند، یک وظیفه سنگین است. نمی‌توانیم ما لفظاً بگوییم: ما در زیر پرچم ولیّ عصر - سلام الله علیه - هستیم و عملاً در آن مسیر نباشیم. چنان‌چه نمی‌توانیم بگوییم که ما جمهوری اسلامی داریم و عملاً

۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۳۹.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۴۸۲-۴۸۳.

۳. همان، ج ۲۱، ص ۱۷.

۴. همان، ج ۱۴، ص ۱۴۰.

آن‌طور نباشیم، اسلامی نباشیم.^۱
 نامه اعمال ما به حسب روایات عرضه می‌شود به
 امام وقت. امام زمان علیه السلام مراقب ما هستند.^۲
 اگر یک وقت نامه عمل یک روحانی را بردند و
 به امام زمان علیه السلام دادند و آن ملائکه‌اللهی که بردند
 و دادند گفتند که این هم روحانی شماست، اینها
 پاس‌داران اسلام شما هستند و امام زمان علیه السلام
 حجالت بکشد، «نعوذ بالله» او علاقه دارد به شما.
 شما ببینید اگر این آقا خودشان خیلی منزّه است،
 از پسرشان یک خلاف صادر بشود، خودشان
 سرافکنده می‌شوند؛ اگر از خادمشان یک خلاف
 صادر بشود، خودشان سرافکنده می‌شوند. ما همه
 خادم هستیم. از ما توقع هست، از شما توقع
 هست.^۳

جان و جانان

حجة الاسلام و المسلمین فرقانی از یاران دیرینه امام
 خمینی رحمته الله می‌گوید:

شیخی است پیرمرد، مازندرانی، ایشان بی‌سبب به
 امام خوش‌بین نبود. حتی به بعضی‌ها می‌گفت که به

۱. همان، ج ۸، ص ۵۱۳.

۲. همان، ج ۱۷، ص ۴۹۲.

۳. همان، ج ۸، ص ۳۷۱.

درس امام نروید. طبق معمول امام ساعت ده و ربع می‌رفت برای درس، که من سریع می‌آمدم بیرون که مبادا امام تنها به درس برود، چراکه بعضی از اوقات امام به ما خبر نمی‌کرد و تنها می‌رفت و من از عقب می‌دویدم تا به امام برسم.

روزی من تند آمدم بیرون، دیدم دم در بیرونی، آن پیرمرد، در را بوسید و بعد هم خم شد، عتبه را بوسید. من از روی ناراحتی که از ایشان داشتم، گفتم: عجب! برگشت و رو کرد به من و گفت: «الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله.»

گفتم: چی شده مگر؟

گفت: درس می‌روید؟ آقا مسجد می‌آید؟

گفتم: بلی!

گفت: من هم می‌آیم مسجد.

ایشان مسجد نمی‌آمد و بچه‌اش را هم نمی‌گذاشت دست امام را ببوسد. همین را که گفت، در باز شد و آقا آمد. از خجالت از کوچه دیگر رفت و من همراه آقا به مسجد رفتم. آن روز اتفاقاً کتاب همراه نیاورده بودم که مجبور شوم، پای منبر بروم. همان دم در نشستم. آن شیخ آمد و کنار من نشست. گفت: تو که می‌دانی، هم‌نشینی بد، به ما اثر کرده بود. از بس زیاد

از مغرضین شنیده بودیم که آقا روزنامه خونه، آقای فلان این مجاهدت را کرد و جلو افتاد و چه شد.

پیرمرد اضافه کرد: یک شب من خواب دیدم، در حرم حضرت امیر علیه السلام هستم. عده‌ای صف کشیده‌اند و دور هم نشسته‌اند. یکی یکی حساب کردم، دیدم هر کدام مطابق سنشان، قیافه‌شان می‌خورد. دوازدهمی را گفتند حضرت مهدی علیه السلام است. از قیافه‌اش نور می‌بارید. خیلی زیبا و ملکوتی بود و در آخر صف نشسته بود. بعد علمای گذشته یکی یکی آمدند و همه از مقبره مقدس اردبیلی بیرون می‌آمدند. نگاه کردم دیدم آیا کسی از ایشان را می‌شناسم، یک شخصی از آنها را گفتند: شیخ شلال است. یک شیخ عرب است. خیلی خوش حال شدم. خواستم حرکت کنم، ولی انگار من را به زمین بسته بودند. نمی‌توانستم تکان بخورم. و وقتی علما هر کدام که می‌آمدند، این دوازده نفر تعظیم می‌کردند. بعضی وقت‌ها حضرت امیر علیه السلام و یکی دو نفر از دو طرف و بقیه مشغول صحبت بودند، بعضی وقت‌ها هم هفت - هشت نفرشان تعظیم می‌کردند. یک وقت دیدم آقای خمینی از گوشه ایوان وارد شد و شما هم دنبالش هستی و در کفش‌داری کفش‌هایش را کند و شما کفش‌ها را کنار گذاشتی و

به سرعت به دنبالش رفتی.

یک وقت دیدم همه بلند شدند و بعد یازده نفرشان نشستند. دوازدهمی ایستاد و گفت: روح‌الله!

آقای خمینی عبايش را جمع کرد و گفت: بله آقا!

گفت: بیا جلو، آقا سریع رفت جلو. وقتی خدمت امام زمان علیه السلام رسید، دیدم قدها جوری نبود که حضرت مهدی علیه السلام بلند و یا آقای خمینی کوتاه‌تر باشد. طوری ایستاد که گوش آقای خمینی دم دهان امام زمان علیه السلام بود و گفت: چشم، فلان چیز را انجام دادم، انجام می‌دهم ان شاء الله. درست ربع ساعت تندتند حضرت در گوش روح‌الله می‌گفت. وقتی مطلب تمام شد، یکی دو متری فاصله گرفت و حضرت رفتند که بنشینند. آقای خمینی دستی تکان داد و آن یازده نفر تعظیمی کردند و آقای خمینی عقب‌عقب برگشت و به حرم نرفت.

من گفتم: چرا آقای خمینی به حرم نرفت؟

گفتند: حضرت امیر علیه السلام این‌جا نشسته، کجا برود. بعد از آن من از خواب بیدار شدم، شروع کردم به گریه کردن. خانمم بیدار شد. دید گریه می‌کنم. ساعت را نگاه کردم دیدم یک ساعت به اذان است. گفتم: جفا کردم، خدایا از سر تقصیرم در گذر، من از حالا به

ایشان ایمان آورده‌ام. ولی هنوز هم ناراحتم و اول کاری که کردم همان بود که دیدی. در مقابل نظر هیچ‌کس نبود. فقط تو می‌دانی و من. من باید این عتبه را می‌بوسیدم. نمی‌دانم تو از کجا پیدا شدی.

این قصه من بود. یک خواهش هم از تو دارم. بینی و بین الله اگر می‌توانی به امام بگو که حاج آقا از من بگذرد. گفتم: می‌توانم، همین الان انجام می‌دهم. از مسجد که آمدیم بیرون، در راه به آقا گفتم: قصه کذا و کذاست، و ایشان از شما خواهش دارند که از ایشان بگذری.

آقا گفت: من از ایشان گذشتم، من بخشیدم. هرچه بود بخشیدم، بعد از این که امام رفت داخل، دوان‌دوان آمد. گریه می‌کرد. گفت: چی شد؟

گفتم: آقا گفتند که من هرچه بود بخشیدم. افتاد به سجده. دیگر شب و روز همیشه می‌آمد و آقای خمینی هم یک نظر خاصی به ایشان پیدا کرد.^۱

۱. سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی علیه‌السلام، ج ۱، ص ۶۷.

مهدی زیستی

مهم‌ترین ویژگی امام راحل علیه السلام، «مهدی زیستی» او بود، و این همان چیزی است که امروز جامعه ما به شدت محتاج به آن است. شاید بتوان گفت مهدی زیستی، خود از بهترین راه‌های مهدی‌یاری و حقیقت آن است. به فرازهایی از سیره این مرید و مراد، نایب و امام، ولی فقیه و ولی الله مرور می‌کنیم:

فوالله ما لباسه إلا الغليظ ولا طعامه إلا الجشب؛^۱
 به خدا سوگند که لباس مهدی عجله الله فرجه جز پوشاکی
 درشت، و خوراک او جز غذایی سخت و
 بی‌خورش نیست.

ساده‌زیستی

سطح زندگی امام از نظر تغذیه، اسکان، استفاده از
 وسایل شخصی و دیگر امور زندگی، از افراد طبقه سه
 جامعه هم پایین‌تر بود. با این‌که ایشان رهبر بودند و
 یک شخصیت سیاسی و جهانی داشتند، اما حاضر
 نبودند حتی کوچک‌ترین قدمی در جهت بسط زندگی
 شخصی‌شان بردارند. ما همواره در تأمین نیازهای
 زندگی امام این ترس را داشتیم که مبادا کالایی تهیه
 کنیم که از نظر قیمت بالا بر ما اشکال گرفته و مورد

۱. روایت از امام صادق عجله الله فرجه. (نعمانی، الغیة، ص ۱۲۲)

عتاب ایشان واقع شویم. بارها اتفاق می افتاد که امام به جهت برخی از امور، از جمله رنگ آمیزی منزلشان، زیادی مصرف آب و برق و استفاده نامناسب از وسایل منزل، از ما بازخواست می کردند.^۱

این افزایش برای چیست؟

امام، مسئولان دفترشان را موظف کرده بودند که کارهای عمومی و بیت المال را از امور شخصی زندگی جدا کنند. تمام مخارج زندگی شخصی منزل امام از غیر سهم امام و بیت المال تأمین می شد.

ایشان برای امور زندگی خویش، جدولی تهیه کرده بودند که مسئولان دفتر، طبق آن جدول، هر روز موظف به ارائه گزارش کلیه خریدها و وسایل شخصی بودند.

بارها پیش می آمد که امام ما را می خواستند و برای مثال می فرمودند: این افزایش ۱۰ یا ۲۰ تومانی که در جدول دیده می شود، برای چیست؟

یک روز مرا خواستند و فرمودند: در منزل من روزانه سه قرص نان مصرف می شود، این جا در جدول

۱. به نقل از محمدعلی انصاری. (آینه حسن، ص ۵۶، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام)

و صورت حساب، یک قرص نان اضافه خریدند؛
برای چیست؟^۱

با فروشنده طی کنید

هر موقع می‌خواستیم برای حضرت امام وسیله‌ای
بخریم، به ما می‌فرمودند: هنگام خرید، با فروشنده طی
کنید که ما حق پس دادن آن را داشته باشیم.
آخر بارها اتفاق می‌افتاد که ما وسیله‌ای برای امام
می‌خریدیم و خدمتشان می‌بردیم و ایشان می‌فرمودند:
گران‌قیمت است، ما هم آن را پس می‌دادیم.^۲

سخت‌گیری

سال ۱۳۵۲ بود که به همراه حاج سیداحمد آقا و
فرزندمان حاج حسن آقا - که بیش از یکی دو سال
نداشتند - به نجف رفتیم. طبیعی است که در آن دوران
غربت و تبعید، حضور ما باعث دل‌گرمی امام و همسر
مکرمه‌شان باشد. قرار بود دوماهی را در نجف باشیم،
سپس به ایران مراجعت کنیم. در آن زمان‌ها سازمان
اوقاف نظام طاغوتی، مسئول کارهای حج بود، و
خیلی‌ها از جمله حاج سیداحمد آقا، رفتن به سفر حج

۱. همان.

۲. همان، ص ۵۷.

در آن شرایط از ایران را قبول نداشتند. بنابراین مناسب‌ترین موقعیت برای این سفر، از عراق بود که چند حسن داشت. از جمله، خارج از حیطه عمل سازمان اوقاف انجام می‌شد، و علاوه بر آن، هزینه سفر بسیار کمتر بود و نیز همسر حضرت امام هم که بسیار مایل به این سفر بود، می‌توانست به همراهی فرزندش حاج احمد آقا به زیارت بیاید. شاید مهم‌تر از همه این بود که مدت اقامت ما در نجف، حدود هفت تا هشت ماه طول می‌کشید که این در آن دوران، برای امام و همسرشان می‌توانست بسیار وضع مطلوبی باشد.

زمانی که صحبت از سفر به میان آمد، تنها مشکل موجود، نبود هزینه سفر بود، که حاج خانم پیش‌نهاد کردند از آقا قرض بگیرید. کاری که نه من و نه حاج سیداحمد آقا، هیچ‌کدام به خود اجازه نمی‌دادیم این درخواست را از آقا بکنیم.

روزی دور هم نشسته بودیم. خانم گفتند: آقا، احمد و همسرش می‌خواهند به مکه بروند. آقا فرمودند: خُب بروند. خانم گفتند: آقا، مکه رفتن پول می‌خواهد. آقا در جواب گفتند: هر کسی که مکه می‌خواهد برود، پول می‌خواهد. اگر پول داشته باشد، می‌رود و اگر

نداشته باشد، نمی‌رود. خانم گفتند: خُب شما به آنها قرض بدهید. آقا گفتند: من قرض نمی‌دهم! این جمله، یکی دوبار تکرار شد. در آخر خانم پرسیدند: چرا قرض نمی‌دهید؟ آقا گفتند: پول خودم که نیست. من به کسی قرض می‌دهم که بدانم برمی‌گرداند. این‌ها از کجا می‌خواهند برگردانند.

مجدداً خانم گفتند: برمی‌گردانند. آقا گفتند: از کجا؟ خانم گفتند: خُب، اگر مهریه فاطمه را بدهید، می‌توانند بروند.

راستش این گفت‌وگو، بویژه این جمله آخری، برای من بسیار سنگین بود. خصوصاً زمانی که امام گفتند: مهریه‌اش را مطالبه می‌کند؟ خُب اگر مطالبه باشد، بحث دیگری است. من به ناچار گفتم: نه، اصلاً این بحث‌ها نیست. صحبت این است که اگر رفتن به حج برای ما واجب باشد، الان بهترین فرصت است (من به نظر خودم خواستم از زاویه وجوب حج وارد شوم). آقا گفتند: اگر پول ندارید، مستطیع نیستید و برایتان واجب نیست. گفتم: بله، همین‌طور است و قضیه تمام شد.

دو - سه روز بعد، حاج احمد آقا به مادرشان گفت: خانم، ما می‌خواهیم برگردیم و باید مقدمات سفر را فراهم کنیم. خانم با ناراحتی گفتند: عیب ندارد.

برای انجام مقدمات سفر و تنظیم کارهای لازم، گذرنامه‌مان را به آقای شیخ عبدالعلی قرهی تحویل دادیم.

روز بعد، سر سفره، خانم با ناراحتی گفتند: هفته آخر است که اینها این‌جا هستند. از هفته بعد، دوباره تنهایی ما شروع می‌شود. امام فرمودند: چرا هستند! خانم با ناراحتی و تعجب گفتند: شما که حاضر نشدید به اینها قرض بدهید و اینها گذرنامه‌شان را هم به «آشیخ» تحویل داده‌اند که... آقا با لب‌خندی گفتند: به حاج شیخ گفتم، دست نگه دارد. ما متوجه شدیم برای آقا انصرافی پیش آمده. حالا از کجا، نمی‌دانم. ولی یادم می‌آید که حاج احمد آقا برایم نقل کردند که آقا گفته‌اند اگر اطمینان کنم، شما قرضستان را پس می‌دهید من حرفی ندارم به شما قرض بدهم. خُب، حالا چگونه قرضمان را پرداخت می‌کنیم؟ من گفتم: به محض برگشتن به ایران، طلاهایم را می‌فروشم و پول آقا را به آقای پسندیده تحویل می‌دهم.

خلاصه، پول را گرفتم و به همراهی حاج خانم، به مکه مشرف شدیم. آن‌چه در سفر بر ما گذشت، داستان طولانی دارد؛ ولی به محض برگشتن به قم، طلاهایم را فروختم و قرض آقا را به آقای پسندیده

پرداخت کردم.^۱

بدهید وصله کنند

امام، جوراب وصله‌دار می‌پوشیدند و می‌گفتند: این جوراب را بدهید وصله کنند.^۲

یقه عبای امام وصله داشت

امام همیشه لباس‌هایش تمیز بود. لباس‌های آخوندی (قبا) چون زیاد پوشیده و شسته می‌شود، معمولاً یقه‌اش زود پاره می‌شود. در روزهایی که پای درس امام حاضر می‌شدیم، مشاهده می‌کردیم یقه عبای ایشان معمولاً وصله داشت که حاکی از قناعت ایشان بود.^۳

فقط نان و پنیر و خربزه

بعد از مراجعت امام از کویت به عراق - که مسئولان عراقی امام را در «صفوان» برای کسب اجازه از بغداد برای ورود مجدد ایشان نگه داشته بودند - دو نفر از هم‌راهان امام، به بهانه گرفتن شام به بصره رفتند و به

۱. به نقل از فاطمه طباطبایی. (همان، ص ۱۲۴-۱۲۶)

۲. به نقل از زهرا مصطفوی. (همان، ص ۱۷۶)

۳. به نقل از آیة‌الله بنی‌فضل. (همان، ص ۶۷)

نجف تلفن زده و قضایا را به اطلاع دوستان رساندند، سپس قدری غذا خریده و بازگشتند. شام، غذای گرم رستوران و مقداری هم پنیر و خربزه بود. امام، شروع به خوردن نان و پنیر کردند. البته ایشان بعد از صبحانه، دیگر چیزی نخورده بودند؛ لذا خیلی برای ما ناگوار بود که غذای گرم بخوریم و امام فقط به نان و پنیر اکتفا کنند. احمد آقا به من گفت: امام، نان و پنیر و خربزه می‌خورند.^۱

۱. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد سجادی اصفهانی، ویژه‌نامه روزنامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۰، ص ۱۲.

الجَّحَّاجُ المَجاهِدُ المَجتَهِدُ^۱

مهدی علیه السلام شتابنده به سوی نیکی‌ها و
بزرگواری‌ها، مبارز و سخت‌کوش است.

سخت‌کوشی

سؤال: «سال‌های عمر خود را که دور از ایران بودید،
چگونه گذرانیدید؟»

جواب: «مدتی در ترکیه تبعید بودم - حدود یک
سال - و بعد به نجف تبعید شدم و چهارده سال در
عراق بودم و فعلاً هم آمده‌ام این‌جا. در این مدت،
علاوه بر تدریس مسائل مذهبی، هر چند گاهی مردم
را از جنایات شاه به وسیله پیام و یا سخن‌رانی آگاه
می‌کردم. من در این مدت یک لحظه ساکت نبوده‌ام.»
سؤال: «برنامه روزانه زندگی شما چیست و

۱. روایت از امام رضا علیه السلام. (جمال‌الاسبوع، ص ۳۱۰)

چگونه است؟»

جواب: «بیشتر از شانزده ساعت کار می‌کنم. در این جا نوع کارم با نجف فرق کرده است. مصاحبات، مذاکرات و گاهی سخن‌رانی، خواندن گزارشاتی که توسط عده‌ای تهیه می‌شود، بررسی نامه‌ها و تلگرافاتی که می‌رسد و گاهی جواب به آنها کار روزانه‌ام را تقریباً تشکیل می‌دهد.

سؤال: «پیام‌های خود را چگونه به ایران می‌فرستید؟»

جواب: «فعلاً توسط تلفن و اشخاص.»

سؤال: «آیا به همه نامه‌های خود هر روز پاسخ می‌دهید؟»

جواب: «اگر لازم باشد جواب می‌دهم.»

سؤال: «آیا شما تماس‌هایی با مردم شهر نوفل‌لوشاتو دارید که بدانید در این شهر کوچک چه می‌گذرد؟»
جواب: «بعضی از آنان به این جا آمده‌اند.»^۱

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۰۰ (مصاحبه امام خمینی با روزنامه جمعه،

شنبه، یک‌شنبه، پاریس، ۵۷/۱۰/۷).

خاشع لله كخشوع النسر لجناحه؛^۱
 مهدی علیه السلام در برابر خداوند فروتن است، هم چون
 عقاب در برابر بالش.

يكون أشد الناس تواضعاً لله - عز وجل -؛^۲
 مهدی علیه السلام در برابر خداوند، از همه متواضع تر
 است.

ما همه سرباز خدا هستیم
 یکی از حضار: «ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به
 فرمان توایم خمینی.»
 - «ما همه سرباز خدا هستیم ان شاء الله. نه تو سرباز
 منی، و نه من سرباز تو. و ما با هم قیام کردیم که
 اسلام را در این جا زنده کنیم.»^۳

۱. روایت از امام رضا علیه السلام. (عقد الدرر، ص ۱۵۸)

۲. روایت از امام رضا علیه السلام. (الزام الناصب، ص ۱۰)

۳. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۳۵.

خدمت‌گزار

خداوند همه ما را موفق کند که خدمت‌گزار این ملت باشیم، خدمت‌گزار اسلام باشیم، خدمت‌گزار مستضعفان جهان باشیم.^۱

من طلبه هستم

سؤال: «ممکن است درباره زندگی خصوصی خود از سال ۶۳ میلادی به بعد توضیح بدهید؟»

جواب: زندگی خصوصی من مثل زندگی خصوصی همه مردم عادی است. من طلبه‌ای هستم، مثل سایر طلبه‌ها.^۲

زیر منت شما هستم

من منت از شما می‌کشم. من زیر منت شما ملت ایران و شما اهالی محترم قم هستم. شما بودید که نهضت اسلامی را به ثمر رساندید.^۳

۱. همان، ج ۱۷، ص ۳۰.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۰۰ (مصاحبه امام خمینی با روزنامه جمعه، شنبه، یکشنبه، پاریس، ۵۷/۱۰/۷).

۳. همان، ج ۶، ص ۳۵۹.

بانوان رهبر ما هستند

شما رهبران نهضت هستید. بانوان رهبر ما هستند. ما دنباله آنها هستیم. من شما را به رهبری قبول دارم و خدمت‌گزار شمایم. خداوند شما را برای اسلام حفظ کند.^۱

عکس کشاورز را به جای عکس من چاپ کنید

روزی به اتفاق نمایندگان امام در روزنامه کیهان و اطلاعات (شهید شاه‌چراغی و آقای دعایی) خدمت امام رسیدیم. آقای خاتمی وزیر وقت ارشاد هم حضور داشتند. ایشان ضمن ملاطفتی که به ما داشتند، فرمودند: روزنامه‌ها این‌طور نباشد که چیزهای مربوط به مرا چاپ کنند، و مرتب عکس از من در صفحه اول بیاورند، و تیترهای بزرگی از من بزنند. بعد فرمودند: اگر یک کشاورز خوب کار کرد، عکس او را بیاورید در صفحه اول به جای عکس من چاپ کنید.^۲

۱. همان، ج ۷، ص ۱۳۲.

۲. به نقل از حجة الاسلام و المسلمین مسیح مهاجری. (برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۱۱۹)

شدیدٌ علی العَمَّال، رحیم بالمساکین؛^۱
مهدی رحمته الله بر کارگزاران و مسئولان دولت خویش،
بسیار سخت گیر و بر بی نوایان، بسیار رؤوف و
مهربان است.

بلافاصله به سوی او شلیک کنند!

در سال ۱۳۵۹ آن روز که بنی صدر کودتای خرنده‌ای
را علیه نظام جمهوری اسلامی دنبال می‌کرد، یکی از
وابستگان به امام در سفری به مشهد در پشتیبانی از
بنی صدر سخنرانی کرد و از شهید رجایی انتقاداتی به
عمل آورد. در این مراسم شماری از مردم حزب اللهی
و وفادار به اسلام و انقلاب بر سخنران شوریدند و
مراسم به تشنج کشیده شد. نیروهای امنیتی سخنران
را برای دور داشتن از خطر حمله و هجوم، به کمپته

۱. روایت از امام صادق علیه السلام. (الملاحم و الفتن، ص ۱۳۷)

هدایت کردند و طی تماس تلفنی با دفتر امام اعلام کردند که سخنران مزبور مسلح است و هم‌اکنون دست روی سلاح کمری خود دارد و ممکن است عصبانی شود و به سوی تظاهر کنندگان شلیک کند.

وقتی که خبر به امام رسید، از مرحوم آیه‌الله اشراقی که در نزدشان حضور داشت، خواستند به برادران حاضر در دفتر دستور دهد که بی‌درنگ با مشهد تماس بگیرند و پیام امام را این‌گونه ابلاغ کنند:

«نام‌برده تحت‌الحفظ به تهران اعزام شود و مراقب باشند، اگر بر آن بود که به سوی کسی تیراندازی کند، به او مهلت ندهند و بلافاصله به سوی او شلیک کنند و او را از پای درآورند.»

آقای اشراقی به دفتر آمدند و به حجة‌الاسلام و المسلمین آقای رحمانی رئیس عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی که در آن ساعت، شیف‌کاری ایشان در دفتر بود، بخش نخست پیام امام را رساندند، اما از ابلاغ بخش دوم پیام خودداری کردند و به حضور امام بازگشتند.

امام از آقای اشراقی پرسیدند: پیام را رساندید؟
آقای اشراقی پاسخ مثبت دادند.

امام سؤال کردند: آیا گفتید که اگر خواست به کسی تیراندازی کند، به او مهلت ندهند؟

آقای اشراقی نتوانستند دروغ بگویند و ناگزیر گفتند: نه.

امام به ایشان دستور دادند که بار دیگر به دفتر بروند و عین پیام را برسانند.

شاگردپروری و غریب‌نوازی امام

امام اگر احراز می‌کردند، طلبه‌ای زحمت‌کش است و درس می‌خواند خیلی برای او احترام می‌گذاشتند. در ایام طلبگی در قم به بیماری سختی دچار شدم. آن مقدار که امام در مدت بیماری به من مهربانی کردند و از من مراقبت فرمودند، به جد اطهرم سوگند، اگر پدرم در قم بود، این مقدار از من مراقبت نمی‌کرد. این تنها به لحاظ این بود که من طلبه‌ای بودم غریب و در قم درس می‌خواندم. روحیه شاگردپروری و غریب‌نوازی ایشان موجب شده بود که از من مراقبت کنند.^۱

هر هفته از من عیادت می‌کردند

یک وقتی در دوران طلبگی ام مدت یک‌ماه مریض شده و در مدرسه حجتیه در حجره‌ام بستری بودم. در طول این مدت روزهای چهارشنبه امام به اتفاق یکی از

۱. به نقل از آیه‌الله سید عزالدین زنجان‌ی. (برداشت‌هایی از سیره امام

دوستان دانش‌مند ما در حجره مدرسه از من عیادت می‌کرد. در صورتی که من طلبه گم‌نامی بیش نبودم. یکی دیگر از آقایان می‌گفت: از روزی که توی خانه افتاده‌ام، همه مرا فراموش کردند، جز امام که معمولاً احوال مرا می‌پرسند.^۱

شبانه پیاده به دنبال طبیب رفتند

در آن زمان که درس اسفار امام می‌رفتم، مبتلا به حصبه شدم. از قضا فصل زمستان بود. در آن موقع حصبه، بیماری خطرناکی به شمار می‌آمد. منزل ما گذر «جدا» بود. منزل امام هم در حوالی آن گذر بود. ایشان پس از آن‌که اطلاع از بیماری من پیدا کردند، هر صبح و شب به عیادت من می‌آمدند. یادم هست ایشان، یک شب به عیادت من آمده بودند. دکتری قبل از ایشان آمده و دواي اشتباهی داده بود. حال من بسیار بد بود. امام، این مرد ربانی و بزرگوار، در آن زمستان سرد، پیاده به دنبال طبیبی که به شیوه قدیم معالجه می‌کرد، رفته و او را آوردند. پس از بهبودی نسبی حال من، منزل را ترک فرمودند. آن‌گاه وسایل انتقال مرا به بیمارستان، فراهم ساختند. اینها فراموش‌شدنی نیست.

۱. به نقل از آیه‌الله ابراهیم امینی. (همان، ج ۱، ص ۲۴۹)

دیگران هم بودند که در درسشان شرکت می‌کردم، اما یک مرتبه هم به عیادت من نیامدند. حتی یک نفر را نفرستادند که چرا در درس شرکت نمی‌کنم.^۱

دهانم نرسید به دست او

شبی که خدمت امام بودیم، فرمودند: پیرمردی آمده بود پیش من و با کمال اعتماد می‌گفت: من دو تا فرزندم را در راه اسلام داده‌ام، امروز هم جنازه پسر سومم را که آخرین پسر من بود و هجده سال داشت و در والفجر هشت شهید شده بود آوردم و دفن کردم. چون خودم عازم میدان هستم، آمدم از شما خداحافظی کنم. امام فرمود: از شهادت و شجاعت این مرد حالی به من دست داد. اراده کردم که دست این مرد را ببوسم، اما چون در کف حیاط بود و من بالا بودم، دهانم نرسید به دست او.^۲

با مردم درست رفتار کنید

امام به مردم بسیار علاقه‌مند بودند و همیشه مراعات حال آنها را می‌کردند. روزی یکی از افراد حسینه،

۱. به نقل از آیه‌الله سیدعزالدین زنجانی. (همان، ج ۱، ص ۲۵۱)

۲. به نقل از آیه‌الله موسوی اردبیلی. (همان، ج ۱، ص ۱۳۵)

ملاقات کننده‌ای را بازخواست کرد. وقتی ایشان متوجه شدند، با تندی به آن فرد فرمودند: با مردم درست رفتار کنید. با مردم خوش‌رفتار باشید.^۱

اهل کجایی؟ شغلت چیست؟

پس از بازگشت امام به قم در سال ۴۳، ارادت‌مندان و مشتاقان، از سراسر کشور به قم و منزل امام آمدند. روزی حضور امام بودیم. مرد روستایی از خراسان آمده بود که با امام ملاقات کند. خیلی مشتاق امام بود و اشک شوق می‌ریخت. امام متوجه حال او که شد، با عنایت خاصی وی را کنار خود نشاند و به او اظهار محبت کرد. بعد دستور دادند که برایش چای بیاورند و مثل یک برادر که با برادر دیگر گرم می‌گیرد، با او احوال‌پرسی کردند که اهل کجایی؟ شغلت چیست؟ تا حال او را عادی کند. ما که آن‌جا بودیم، بسیار تحت تأثیر واقع شدیم.^۲

۱. به نقل از حجة الاسلام و المسلمین توسلی. (پایه پای آفتاب، ج ۲،

ص ۱۸۰)

۲. به نقل از حجة الاسلام و المسلمین کروبلی. (برد/شت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵۱)

لباس‌ها را شستند

مرحوم آقای اسلامی تربتی که همسایه امام در قم بود، نقل می‌کرد: روزی با امام به درس مرحوم آقای شاه‌آبادی می‌رفتیم. زمستان بسیار سردی بود. از کنار مدرسه حجتیه عبور می‌کردیم، دیدیم خانمی کنار رودخانه نشسته و دارد پارچه‌ها و کهنه‌هایی را می‌شوید. نمی‌دانم مال خودش بود یا کلفت بود. می‌دیدیم که یخ‌های رودخانه را می‌شکست و کهنه می‌شست، بعد دستش را از آب بیرون می‌آورد و مقداری با دمای بدنش گرم می‌کرد و دوباره لباس می‌شست. امام قدری به او نگاه کرد. بعد به من فرمود: شما بروید. بعد من می‌آیم. عرض کردم چه کار دارید؟ اگر امری هست بفرمایید. گفتند: نه، شما بروید. و خودشان ایستادند و به کمک آن خانم لباس‌ها را شستند و کنار گذاشتند و چیزی هم یادداشت کردند که بعد معلوم شد، آدرس آن خانم مستمند را از او گرفته بودند. هرچه از ایشان پرسیدم: قضیه چه بود؟ فرمودند: چیزی نبود. بعد معلوم شد به آن خانم گفته‌اند: شما بیایید منزل، من دستور می‌دهم آب گرم کنند و دیگر شما این‌جا نیایید. با آب گرم لباس

بشوید و خود من هم کمکتان می‌کنم.^۱

توجه به طلاب مستمند

امام در نجف قبل از این که جلسه درس شروع شود و ایشان به اتاق بیایند، نیم‌نگاهی به اطراف محل درس کردند. روزی بین کفش‌ها، متوجه کفشی شدند که به هیچ‌وجه قابل استفاده نبود. امام از این موضوع ناراحت شدند و بعد از درس به یکی از آقایان فرمودند: فردا صبح می‌روی جای کفش‌ها، کفشی را که می‌گویم، پیدا می‌کنی و بعد آن‌جا می‌ایستی تا صاحبش را ببینی. آن وقت منزل او را پیدا کن و به من بگو.

آن شخص می‌گفت: فردای آن روز به فرمایش آقا عمل کردم و منزل او را که یک طلبه‌ای یزدی بود، پیدا کردم. موضوع را به عرض آقا رساندم. ایشان ترتیبی دادند که او صاحب یک دست لباس کامل و کفش شد.^۲

تا این مادر شهید را نیاورید...

مادر شهیدی از اهواز برای ملاقات آمده بود. نامه‌ای

۱. به نقل از حجة الاسلام و المسلمین برهانی. (همان، ج ۱، ص ۲۱۵)

۲. به نقل از یکی از خدمت‌گزاران بیت امام. (همان، ج ۱، ص ۲۱۶)

هم نوشت، ولی موفق نشد امام را ببیند. دو - سه روزی در همان حوالی ماند، سپس به اهواز برگشت و نامه‌ای برای امام نوشت که ای امام! من به تهران آمدم، ولی موفق نشدم شما را ببینم. امام روی نامه نوشتند: تا این مادر شهید را به ملاقات من نیاورید، من به ملاقات کسی نمی‌آیم.^۱

۱. به نقل از حجة الاسلام و المسلمین کروی. (همان، ج ۱، ص ۱۹۳)

علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب؛^۱
 مهدی علیه السلام دارای کمال موسی، شکوه عیسی و
 شکیبایی ایوب است.

تعرفون المهدی بالسکینه و الوقار؛^۲
 مهدی علیه السلام را با سکینه و وقار، خواهید شناخت.

ابهت امام

ابهتی عجیب در مجلس ایشان حکم فرماست. در اتاق
 کوچکی که می‌نشینند، تخت کوتاهی وجود دارد و من
 تا به حال ندیده‌ام که غیر از آقای پسندیده که برادر
 بزرگ ایشان است و آقای لواسانی، کس دیگری
 جرأت کند، روی آن تخت بنشیند. ابهت امام اجازه
 نمی‌دهد، و الا اگر کسی بنشیند، فکر نمی‌کنم که امام

۱. روایت از امام صادق علیه السلام. (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۶)

۲. روایت از امام حسین علیه السلام. (نعمانی، الغیة، ص ۱۲۷)

به او چیزی بفرمایند. در حالی که وقتی بزرگانی مانند شهدای محراب، به محضر ایشان می‌رسیدند، روی زمین می‌نشستند و به خودشان اجازه نمی‌دادند که روی تخت بنشینند. حتی یک‌بار مشاهده کردم، شهید محراب آقای اشرفی اصفهانی، روبه‌روی امام و روی زمین نشسته‌اند.^۱

ابهت من شاه را گرفته بود!

امام قبلاً به دستور آیة‌الله بروجردی، دو مرتبه با شاه ملاقات کردند. یک‌بار که از ملاقات برگشتند، فرمودند: نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم، ولی ابهت من شاه را گرفته بود و شاه مسلط بر زبان و گفتارش نبود.^۲

از ایشان حساب می‌بردیم

حضرت امام آن‌چنان جذبه‌ای داشتند که ما خودبه‌خود، از ایشان حساب می‌بردیم و مواظب رفتارمان بودیم. در صورتی که ایشان تغیر نداشتند و

۱. به نقل از حجة‌الاسلام و المسلمین ثقفی. (برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۶۵)

۲. به نقل از صادق خلخالی. (همان، ج ۲، ص ۳۱۶)

کتکی نمی‌زدند. گاهی اوقات یک تشر می‌زدند، یا تندی می‌کردند و همان برای چندین روز کافی بود.^۱

جوان‌مردی در نوجوانی

یکی از هم‌بازی‌های نوجوانی‌های امام می‌گفت: در محله سبزی‌کاران خمین، بچه‌های محل جرأت فحش دادن و لات‌گری نداشتند؛ چون امام گاهی از آن محل رد می‌شدند.^۲

امانتی بود از جانب خدا که خودش پس گرفت

از یکی از دوستان خانوادگی (امام) خمینی، صفت مشخص او را پرسیدم. صحنه‌ای را برایم تعریف کرد که ۳۵ سال قبل اتفاق افتاده بود. کوچک‌ترین فرزند خانواده در حوض غرق شده بود و مادر گریه می‌کرد. مجتهدی مشغول نماز خواندن بر جنازه بود که امام خمینی وارد شد. با تمام عشق و علاقه‌ای که به این دخترش داشت، در قیافه او اثری از تغییر مشاهده نشد. چند لحظه مکث کرد و گفت: امانتی بود از جانب خدا

۱. به نقل از فریده مصطفوی. (پایه‌پای آفتاب، ج ۱، ص ۹۹)

۲. به نقل از مرحوم آیه‌الله پسندیده. (برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۳۱۶)

که خودش پس گرفت و سپس نماز خواند. امام خمینی عقیده دارد که خدا همیشه در کنار اوست.^۱

رادیو را بگذارید سر جای خود

شبی که خبر شهادت دکتر بهشتی و یارانش به دفتر امام رسید، نمی دانستیم این خبر را چگونه به امام برسانیم. امام، شهید بهشتی را از جان و دل دوست داشتند. به رادیو و تلویزیون اطلاع داده شد که خبر را شب پخش نکنند، چون امام آخر شب اخبار را گوش می کنند. قرار شد فردای آن روز حاج احمد آقا و آقای هاشمی بیایند و به نحوی خبر را به امام اطلاع دهند که برای امام سگته ای پیش نیاید. در خانه هم سفارش شد که رادیو را از بالای سر امام بردارند؛ آخر ممکن بود، خبر ساعت هفت یا هشت صبح پخش شود. جالب این جاست که وقتی خانم ها قبل از ساعت هفت می رفتند که رادیو را بردارند، امام به آنها می فرمایند: رادیو را بگذارید سر جایش، من جریان را از رادیوهای خارجی شنیدم. جالب تر

۱. روزنامه کیهان، به نقل از مجله تایم، ۱۳۵۸/۵/۴؛ برداشت هایی از سیره

امام خمینی، ج ۲، ص ۲۸۸.

این‌که وقتی حاج احمد آقا و آقای هاشمی خدمت ایشان رفتند، امام به آنها دل‌داری دادند و سریع دستور تشکیل مجلس و ترمیم کابینه و انتخاب رئیس دیوان عالی را صادر فرمودند.^۱

۱. به نقل از حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی. (همان، ج ۲،

لا یضع حجراً علی حجر؛^۱
 مهدی علیه السلام سنگی روی سنگ نگذارد (از متاع دنیا
 چیزی برنگیرد).

* * *

بزرگ‌ترین انسان در کوچک‌ترین خانه

حضرت امام دورانی که در نجف اشرف اقامت داشتند، در خانه‌ای محقر و فرسوده، در یکی از کوچه‌های «شارع الرسول» هم‌چون صدها طلبه معمولی، اجاره‌نشین بودند. بعد از پیروزی انقلاب نیز، چه در ایامی که در قم بودند و چه در مدت نزدیک به ده سالی که در جماران اقامت داشتند، مانند بسیاری از مستضعفان، مستأجر بودند و در خانه قدیمی آقای جمارانی اقامت داشتند. این خانه بعد از فوت مرحوم

۱. روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (سید بن طاووس، الملاحم و الفتن، ص ۱۰۸). به نقل از روزگار رهایی، ج ۲، ص ۹۵۰

پدر آقای جمارانی به چند قطعه کوچک تقسیم شده بود و ساختمان قدیمی آن در اختیار خانواده آقای امام جمارانی قرار داشت. بخش دیگری از آن منزل کوچکی بود، با مساحت حدود ۱۲۰ متر مربع و ۷۰ متر زیر بنا، متعلق به آقای سیدحسن حسینی، داماد آقای جمارانی که حضرت امام اجاره کرده بودند. این منزل کوچک و ساده که همه از نزدیک یا از تلویزیون آن را دیده‌اند، طی یک دهه، جایگاه انسانی بود که بر اریکه دل‌های مشتاق صدها میلیون مسلمان و مستضعف جهان، حکومت می‌کرد. انسانی که با تکیه بر قدرت ایمان و نفوذ الهی‌اش، کاخ‌های ابرقدرت‌های شیطانی را به لرزه درآورد.^۱

قناعت و زهد در عین مکنت

حضرت امام در طول زمان مرجعیت و زعامت خویش، به صدها میلیارد ریال پول از بابت وجوه شرعیه دست یافت. علاوه بر آن، در مقام ولایت امر و رهبری امت اسلامی، تمام مخازن و منابع ثروت، در حیطه تصرف و ولایتشان قرار گرفت. با این همه، این انسان متکامل و سالک وارسته و به خدا پیوسته، نه

۱. در سایه آفتاب، ص ۸۲.

تنها به موازات برخورداری از اختیارات الهی و قدرت فعلی در دخل و تصرف در امور نداشت و از همه آنچه در اختیار داشت، کمترین بهره‌ای نمی‌برد بلکه همواره و تا آخر عمر، در کمال سادگی و صرفه‌جویی و قناعت، زندگی پاک و پاکیزه و الهی خویش را سر کرد.^۱

نهایت سادگی

زمانی که قرار بود وزیر خارجه شوروی سابق و هم‌راهان برای تسلیم پیام گورباچف به حضور امام بیایند، با توجه به این که آنها عادت نداشتند روی زمین بنشینند، مرحوم حاج سیداحمد آقا برای آنها صندلی گذاشته بودند که حضرت امام دستور دادند جمع کنند. حتی از تشریفات جزئی و غیرمتداول در زندگی روزانه خود هم پرهیز می‌کردند. جالب این که حاج عیسی با نهایت سادگی تو استکان‌های معمولی برای آنها جای برد و حتی جلوی آنها قندان را گرفت تا قند بردارند که ظاهراً ایشان از این سادگی بسیار خوشش آمد و از معنویت و بی‌پیرایگی امام بهره گرفت.^۲

۱. همان، ص ۸۴ - ۸۵.

۲. محمدتقی اشراقی، روزنامه / اطلاعات، چهارشنبه ۷۹/۳/۱۱، ص ۶.

جهاد با نفس

امام در زندگی داخلی‌شان هم جهاد نفس داشتند؛ مثلاً در نجف که بودند در آن هوای گرم، تقریباً هیچ‌گونه وسیله رفاهی برای خودشان در نظر نگرفته بودند. گرمای تابستان نجف واقعاً تحمل‌ناپذیر است و علما اغلب در این فصل به کوفه می‌رفتند که جایی ییلاقی است. اما امام حاضر نبودند که به کوفه بروند. اینها همه برمی‌گردد به تسلط امام به نفس که بی‌ارتباط با مسئله قناعت و پرهیز از تجملات نیست؛ امام تا سرحدّ امکان ساده‌زیست و صرفه‌جو بودند.^۱

از همان آجرها استفاده کنند

وقتی آجرهای حیاط امام ساییده شد، بنا خواست که تعدادی آجر تهیه شود تا آن آجرهای ساییده شده را عوض کند. حضرت امام فرمودند: همان آجرهای ساییده شده را پشت و رو کنید و کار بگذارید.^۲

من تلفن نمی‌کشم

خانم حضرت امام در نجف شدیداً از نداشتن تلفن

۱. محمدعلی جماعتی، ضمیمه *اطلاعات*، چهارشنبه ۷۹/۳/۱۱، ص ۶.

۲. آیه‌الله بنی‌فضل، *روزنامه کیهان*، دوشنبه ۷۹/۴/۲۴، ص ۱۴.

نگران بودند. هر وقت می‌خواستند با فرزندان‌شان در ایران صحبت کنند، باید ساعت‌ها در گرمای ۴۸ درجه در صف اداره تلفن معطل می‌شدند و یا با خجالت به منزل حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ نصرالله خلخالی می‌رفتند. با این‌که با روی باز از ایشان استقبال می‌شد، ولی ایشان خجالت می‌کشیدند. امام اجازه دایر کردن تلفن را نمی‌دادند. منزل ایشان تا آخر دوران تبعید در نجف و تا زمانی که به پاریس رفتند فاقد تلفن بود. و امام به والده محترم گفته بودند که: راضی نیستم از دفتر به ایران تلفن بزنید. قیمت اشتراک تلفن در نجف ۲۵ دینار عراقی (معادل پانصد تومان) بود. این جانب نوشتم: از خودم پول دارم؛ شما تلفن را دایر کنید، پولش را من به آیه‌الله پسندیده (وکیل امام) می‌دهم که امام این جواب را نوشتند. ضمناً منزل ایشان سال‌ها در نجف با آن گرمای آزار دهنده تابستان فاقد یخچال بود و در مضیقه شدید زندگی می‌کردند.^۱

(این صفحه را به احمد مرحمت فرمایید.)

انشاءالله تعالی موفق و مؤید به تحصیل علوم شرعی و تهذیب اخلاق باشید. اولاً پیر دیگر

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۱۵. (پاورقی از مرحوم حاج سیداحمد خمینی)

نفرستید. برای هر دوی ما خوب نیست و ممنوع هستم؛ ثانیاً راجع به تلفن چیزی ننویسید که: تلفن بکشید خرجش را می‌دهم. من تلفن نمی‌کشم و شما هم چیزی جز مال فقرا ندارید و خوب است از حالا ملاحظه وجوه شرعیه را تمرین کنید و زیاده‌روی را احتراز نمایید. خداوند تعالی از شما راضی خواهد بود.

والسلام

پدرت

يُجْذَو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ؛^۱
مهدی علیه السلام بر روش نیکان، رفتار می کند.

* * *

تلویزیون را خاموش کردند

من شاهد بوده‌ام که رفتار امام در مواقعی که تلویزیون از ایشان تعریف می کرده و ایشان می شنیده است، به این صورت بود که صدای تلویزیون را خاموش می کردند تا این که صحبت طرف تمام می شد. امام اصولاً از تعریف کردن دل خور می شدند.^۲

باید این القاب برداشته شود

وقتی کتاب *تحریر الوسيله* در نجف اشرف چاپ شد،

۱. نهج البلاغه، ص ۱۵۰.

۲. به نقل از خانم زهرا مصطفوی. (برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۲۳۴)

مطابق رسوم نجف پشت جلد آن القابی از قبیل «آیه‌الله العظمی» و «زعیم الحوزات العلمیه»، و از این قبیل عبارات نوشته شد. این چیز تازه‌ای نبود و کسی هم تقصیری نداشت و همان‌طور که برای سایر مراجع عمل می‌شد، چاپ‌خانه و متصدیان چاپ عمل کرده بودند. وقتی امام متوجه مطلب شدند، با کمال قاطعیت از توزیع آن منع کردند و فرمودند: باید این القاب برداشته شود. بالاخره دست‌اندرکاران مجبور شدند چیزی روی این القاب بزنند که هیچ خواننده نشود.^۱

کتاب‌ها را به خانه من نیاورید

کتاب **طهارت** امام چهار جلد بود؛ یکی از آنها «دماء ثلاثه» نام داشت. به ایشان عرض کردم: آقا شما اجازه می‌دهید که این دماء ثلاثه را چاپ کنیم؟ امام فرمودند: به من ربطی ندارد. می‌خواهید چاپ کنید، می‌خواهید چاپ نکنید. در هر صورت به من مربوط نیست.

عرض کردم: آقا شما لطفاً پولی به من قرض بدهید.

۱. به نقل از آیه‌الله قدیری. (همان، ج ۳، ص ۲۳۷)

در آن موقع اوضاع مالی طلبه‌ها خیلی بد بود. فرمودند: من پول این چینی ندارم. خلاصه هرچه اصرار کردم که پولی برای این کار بدهند، جوابشان منفی بود. بالاخره رفتم و از اخوی ایشان، آیه‌الله پسندیده، پنج‌هزار تومان قرض کردم و کتاب **دعاء ثلاثه** را به شکل خیلی جالب چاپ کردم. پس از چاپ کتاب، به امام گفتم: من پنج‌هزار تومان از اخوی شما قرض کرده‌ام. لطف کنید و شما قرض مرا ادا کنید. فرمودند: «من پول این چینی ندارم.»

بالاخره با فروختن یک قالی و برخی چیزهای دیگر، کم‌کم قرض را به آیه‌الله پسندیده پس دادم. پس از چاپ، کتاب را به خدمت ایشان آوردم و گفتم: آقا! حالا که من چاپ کردم و پولش را هم دادم، اجازه می‌دهید در خانه شما به آقایان بدهم؟ فرمودند: «نه، به خانه من نیاورید. نباید به خانه من بیاید.»^۱

اینها ضد تبلیغ است

اوایل استقرار جمهوری اسلامی، بعضی‌ها روی فرصت‌طلبی و احیاناً حماقت و نفهمی عکس‌های امام

۱. به نقل از حجة الاسلام و المسلمین مسعودی. (همان، ج ۳، ص ۲۳۵)

را به در و دیوار می‌زدند، چنان‌که در میدان توپ‌خانه تمام پنجره‌های یکی از ساختمان‌های بلند دولتی را از بالا تا به پایین عکس آن حضرت زده بودند. تا این‌که روزی مرحوم حاج احمد آقا، بنده را که وزیر ارشاد بودم به همراه مسئولان روزنامه خواست.

به خدمت امام رسیدیم، ایشان فرمودند: مدتی است که یک چیزی مرا رنج می‌دهد و الان هم گفتم اعلام بکنند من از این‌که عکس و اسمم در این روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون باشد و تکرار بشود، بدم می‌آید، اینها ضد تبلیغ است. در این مملکت که این‌همه حوادث است و این‌همه فداکاری است، این‌همه مردم دارند زحمت می‌کشند، مگر چه شده که این همه عکس مرا می‌اندازید، اسم مرا می‌اندازید. شما حق ندارید این کار را بکنید. بله یک وقت یک حادثه مهمی است، یک انتخاباتی شده، مردم رأی داده‌اند، رئیس جمهوری آمده، جلسه تنفیذی بوده و یا یک واقعه مهم بین‌المللی، سخن‌رانی است، صحبتی است، آن هم نه به لحاظی که من گفته‌ام، به لحاظ این‌که مسئله مهم است، آن موقع چاپ عکس و اسم من اشکال ندارد.

در آن زمان اگر ما چنین حرفی می‌زدیم، ممکن بود متهم بشویم به ضدّ ولایت فقیه، ضد امام، چون مردم به آن حضرت علاقه بسیار داشتند. بنابراین، خود امام در صحنه آمدند و فرمودند آن شیوه غلط است. امام واقعاً برایشان تشریفات مهم نبود، بلکه آنچه می‌خواستند، عظمت اسلام و انقلاب بود.^۱

خودت را اصلاح کن

روزی به امام عرض کردم: چقدر خوب بود که عمر متوسط پانصد سال بود تا آدم با دوستان بیشتر زندگی کند. آخر دنیا به چه درد می‌خورد که کسی چند صبحی عمر کند، از دنیا برود؟

امام یک نگاهی به من کردند و با خنده به من فرمودند: حالا بیشتر می‌خواهی زندگی دنیا داشته باشی که چه؟ به چه دردت می‌خورد؟ اصل حیات آن دنیاست، نه این‌جا؛ این‌جا که به درد نمی‌خورد. حالا فرض کن که بخواهی راهی را بروی و برگردی و یا یک کاری انجام بدهی، یا حرفی را بزنی، خوب یک‌نواخت می‌شود. باید ذخیره کنی برای آن دنیا. آن

۱. سیدمحمد خاتمی، ضمیمه اطلاعات، چهارشنبه ۷۹/۳/۱۱، ص ۷.

چیزی که باعث و مایه حیات هست، آن دنیا است. این دنیا که به درد نمی‌خورد.

بعد به حضرت امام عرض کردم: من نگفتم که نبودن شما را نمی‌خواهم، فقط گفتم که می‌خواهم پیشرفت‌های آینده را بینم. فرض کنید مثلاً هفت صد سال یا هزار سال دیگر چه می‌شود. چه پیش‌رفتی حاصل می‌شود.

فرمودند: کاری بکن که آن دنیا رفتی، پرده‌ها که برداشته می‌شود، بتوانی ببینی. اگر خودت را اصلاح کنی، این دنیا را می‌توانی ببینی و اشراف بر این دنیا پیدا می‌کنی.^۱

از همه شما راضی هستم

یک روز ما خدمتشان بودیم، اتفاقاً آن روز خانم اخوی و دو تا خواهرهایم بودند. چندتا از نوه‌ها هم بودند و دور تا دورشان نشسته بودیم. ایشان کسالتی چند سال پیش پیدا کرده بودند که دوران نقاهت آن را می‌گذراندند. گفتند: من خیلی منتظر چنین ایامی بودم که شما همه‌تان باشید. می‌خواستم از شما خواهشی بکنم.

۱. به نقل از زهرا اشراقی. (همان)

گفتیم: بفرمایید آقا، چه فرمایشی؟

گفتند: من از شما خواهش می‌کنم، دلم می‌خواهد شماها همه‌تان من را حلال کنید و از سر تقصیر من بگذرید. اگر من حرفی زدم، کاری کردم، کوتاهی کردم، خلاصه به هر حال نسبت به شماها معذور نباشم، در مقابل خدا.

ما خیلی آن روز متأثر شدیم و گفتیم: اختیار دارید، اختیار دارید خواهش می‌کنیم.

گفتند: نه من تعارف نمی‌خواهم، من می‌خواهم دانه‌دانه از زبان شماها بشنوم.

بعد رو کردند به خانم گفتند: شما خانم.

بعد رو کردند به هم‌شیره. از تک‌تک ما حلالیت گرفتند و به این تعارف و اختیار دارید، اکتفا نکردند.

بعد همه گفتیم: آقا شما هم هم‌چنین. ما که جز خوبی جز محبت چیزی از شما ندیدیم. شما هم ما را حلال کنید.

ایشان گفتند: من هم یک‌یک شما را حلال کردم، از همه‌تان راضی هستم و آن وقت دعا کردند.^۱

۱. به نقل از فریده مصطفوی. (همان)

پرهیزکاری

تابستانی را خانوادگی به همراهی مادر بزرگ (مادر همسر امام) به مشهد رفته بودیم. یادم می‌آید ماه رمضان بود و روزی یکی از فامیل‌های مادر بزرگ (آقایی به نام شعاع) که در آستان قدس رضوی سمت و مسئولیتی داشت، پیغام فرستاده بود که امشب از مهمان‌خانه حضرت برای شما شام و افطاری فرستاده می‌شود. نزدیکی‌های افطار، چند نفر از خدمه آن‌جا با طبق‌هایی از انواع غذا و میوه‌جات روی سر، یا الله، یا الله گویان وارد شده و طبق‌ها را کف حیات چیدند و رفتند. این شیوه رفتار برای ما که بچه بودیم، تازگی داشت و جالب می‌نمود. سفره مفصل افطاری و غذاهای جور و اجور آن نیز تقریباً باعث خوش‌حالی بچه‌ها بود.

حضرت امام خمینی رحمته‌الله هم مثل بقیه کنار سفره نشستند اما برخلاف دیگران، به غیر از نان و پنیر و چای، به غذایی دیگر دست نزدند و مادامی که سر سفره بودند، سر خود را بالا نگرفتند و در این باره به دیگران هم چیزی نگفتند.

البته الان می‌شود گفت که شاید شبهه و احتیاطی داشتند، ولی ما همگی از این‌که آقا از آن غذا نخوردند،

بسیار ناراحت بودیم و علت آن را هم نمی دانستیم. مادر بزرگ هم که علاقه و عشق وافر به داماد خود (حضرت امام) داشت، مثل ما از این مسئله بسیار دلگیر بود و بارها اظهار داشت که چون آقا از آن غذا نخورد، من هم برایم کوفت شد و...^۱

آقایان طلبه باشند

ائمه جمعه یکی از مرکز استان‌ها، در نامه‌ای نوشته بود که مبلغ مختصر شهریه که به ائمه جمعه داده می‌شود، به جایی نمی‌رسد و فقط هزینه اجاره دفتر با حقوق آب‌دارچی می‌شود، و درخواست افزایش کرده بود. امام در پاسخ فرمودند: آقایان طلبه باشند.^۲

مبادا هم‌سایه‌ها اذیت شوند

به دلیل حضور جمعیت زیاد و رفت‌وآمد مداوم، امام خیلی سفارش کرده بودند مبادا حرکت یا رفتاری شود که هم‌سایه‌ها که همه مسیحی بودند، ناراحت شوند. در حقیقت، امام نسبت به رعایت آسایش و آرامش هم‌سایگان‌شان بسیار مقید و مواظب بودند تا مبادا

۱. به نقل از فریده مصطفوی. (آینه حسن، ص ۱۷۷)

۲. به نقل از محمدحسن رحیمیان. (همان، ص ۹۶)

هم‌سایه‌ها از بابت جمعیت یا رفت‌وآمدی که به خانه ایشان می‌شود، ناراحت و اذیت بشوند. این رعایت و اخلاق باعث شده بود، موقعی که امام می‌خواستند به ایران بیایند، همه اهل محل و مردم ده‌کده نوفل لوشاتو از دوری ایشان و رفتنشان ناراحت بودند. به همین دلیل، مقداری از خاک فرانسه را به امام هدیه دادند.^۱

۱. حجة الاسلام والمسلمین سید محمد سجادی اصفهانی، روزنامه / ایران، پنج‌شنبه ۷۹/۳/۱۲.

يعتاده مع سمرته صفرة من سهر الليل، بأبي من ليله
يرعى النجوم ساجداً و راکعاً بأبي من لا يأخذه لومة
لائم، مصباح الدجى بأبي القائم بأمر الله؛^۱

مهدی علیه السلام، بر اثر تهجد و شب‌زنده‌داری، رنگش
به زردی متمایل است. پدرم فدای کسی باد که
شب‌ها در حال سجده و رکوع، طلوع و غروب
ستارگان را نظاره می‌کند! پدرم فدای کسی که در
راه خدا، ملامت ملامت‌گران در او تأثیر
نمی‌گذارد! او چراغ هدایت در تاریکی‌هاست.
پدرم فدای کسی که به امر خدا قیام می‌کند!

رعایت حال دیگران

در دل شب، هنگامی که امام برای نماز شب بیدار
می‌شدند، لامپ را روشن نمی‌کردند؛ بلکه از یک
چراغ قوه بسیار کوچک استفاده می‌کردند که تنها

۱. روایت از امام کاظم علیه السلام. (بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۸۱)

جلوی پای ایشان را روشن می‌کرد. ایشان به آرامی راه می‌رفتند تا دیگران بیدار نشوند.^۱

تا آخرین لحظه ذکر می‌گفتند

امام تا آخرین لحظات هم، ذکر و نماز و دعا را از دست ندادند. که ما آن‌جا لحظه سخت و غیرقابل تصور را می‌گذرانیم، از ساعت سه و چهار بعد از ظهر تا ساعت ده و بیست دقیقه شب، در همین ساعات آقای حاج احمد آقا، فرزند عزیز حضرت امام گفتند: پیش از ظهری، امام روی تخت شروع کردند به نماز خواندن و مرتب نماز می‌خواندند. بعد پرسیدند: ظهر شده؟ گفتیم: بله، آن وقت شروع کردند به خواندن نماز با نوافلش، نماز ظهر و عصرشان تمام شد. بعد شروع کردند به ذکر گفتن. ایشان گفتند: تا آن لحظه‌ای که این عارضه در ایشان پیدا شد و در حالت کما رفتند، مرتب پشت سر هم «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» می‌گفتند و تا آخرین لحظه ایشان ذکر خدا را می‌گفت. بنابراین، ما که رهبران را دوست داریم، کارهای او باید برایمان درس باشد و این کارها

۱. دکتر محمود بروجردی، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی،

ج ۳. (به نقل از: روزنامه ایران، ۱۳۷۹/۳/۱۲)

و روحیات او را باید ادامه بدهیم.^۱

امام بر ملکوت مسلط است

علامه طباطبایی پس از قیام امام خمینی رحمته الله علیه در برابر ستم و استکبار گفت: «ایشان خیلی قاطع، کلام خود را بر زبان جاری می‌نماید.» فردی از اهل علم، ساکن مشهد، در امر امام خمینی تردید داشت. یک‌بار که علامه به زیارت بارگاه قدس رضوی آمد، درباره امام از وی سؤالاتی کرد. علامه در جواب آن مردِ مردّد گفت: امام بر ملکوت مسلط است.^۲

انیس قرآن

حضرت امام عنایت خاصی به قرائت قرآن داشتند، به طوری که در هر ماه سه‌بار قرآن را ختم می‌کردند و البته این قرائت در ماه مبارک رمضان بیشتر می‌شد. در طول سال‌هایی که من در خدمت امام بودم، همواره می‌دیدم که امام عنایت خاصی به قرآن داشتند. یک بخش از عنایت ایشان مربوط به قرائت قرآن بود. ایشان یکی از وظایف خودش را مانند نمازهای

۱. مقام معظم رهبری، روزنامه کیهان، یک‌شنبه ۱۳۷۹/۵/۹، ص ۱۴.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، شنبه ۱۳۸۲/۸/۲۴، شماره ۷۰۶۲، ص ۱۲.

واجب، قرائت قرآن قرار داده بودند و بر آن مراقبت داشتند که گاه به پنج نوبت می‌رسید، و این اهتمام ایشان باعث شده بود که در هر ماه سه‌بار قرآن را ختم کنند که البته این قرائت در ماه مبارک رمضان بیشتر می‌شد. در سالی که ایشان در ماه مبارک رمضان به محلات تشریف آورده بودند، هر وقت خدمت ایشان می‌رسیدم، می‌دیدم که اشتغال به قرائت قرآن دارند و ماه مبارک رمضان که درس‌های حوزه تعطیل می‌شد و طلاب از امام می‌خواستند در این ماه درس را شروع کنند، امام می‌گفتند ماه رمضان خود یک کار است؛ و منظورشان خواندن قرآن و ادعیه و عبادت بود. در خانه هم مرتب به اهل منزل سفارش می‌کردند که قرآن را فراموش نکنند و استمرار بر قرائت داشته باشند.

از سوی دیگر، قرائت امام همراه با تدبیر در آن بود. گاهی وارد اتاق می‌شدم، می‌دیدم ایشان هنگام قرائت توقف می‌کردند و به فکر فرو می‌رفتند و به افرادی که خدمت ایشان بودند نکات لطیفی را از قرآن با زبانی ساده بیان می‌کردند. خیلی از اوقات آن‌قدر جالب و جذاب بود که ما را از این عالم به عالم دیگری می‌برد.

امام، قرآن را کتاب هدایت در همه زمینه‌ها می‌دانستند و تأسف می‌خوردند که قرآن در بین مسلمانان مهجور شده است. لذا به مناسبت‌های مختلف، از قرآن سخن می‌گفتند که هم‌اکنون چهارصد مورد آن، توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام جمع‌آوری شده است.

نکته آخر این که ایشان هم در سفارش‌هایشان به حاج احمد آقا و هم در دیگر سفارش‌هایشان می‌فرمودند: استادم مرحوم شاه‌آبادی به من سفارش می‌کرد که سوره حشر را زیاد بخوان؛ مخصوصاً آیات آخر سوره حشر:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید، و هرکس باید بنگرد که برای فردا (روز رستاخیز) چه پیش فرستاده است. و از خدا پروا داشته باشید که خدا به آن‌چه می‌کنید، آگاه است.^۲

۱. سوره حشر، آیه ۱۸.

۲. آیه‌الله توسلی، روزنامه *اطلاعات*، پنج‌شنبه ۱۳۷۷/۳/۲۱، ص ۷.

فیستشیر المهدی أصحابه؛^۱
 مهدی ﷺ با یاران خود، مشورت می‌کند.

* * *

ناو امریکایی را هدف قرار می‌دادم

یک روز حاج احمد آقا نقل می‌کرد، امام فرموده‌اند:
 اگر من بودم، با ورود اولین ناو امریکایی به
 خلیج فارس، آن را هدف قرار می‌دادم.

با این نظر قاطع ایشان، مسئولیت سران کشور بسیار
 سنگین شده بود و در عین حال که می‌گفتند نظر امام
 باید تأمین شود و به این موضوع همه اعتقاد داشتند،
 ولی به منظور صحبت بیشتر در مورد تبعات این
 برخورد، نزد امام رفتند.

امام فرمودند: اگر چه من گفتم که اگر من بودم
 اولین ناو امریکایی را هدف قرار می‌دادم، لیکن شما

۱. روایت از امام صادق علیه السلام. (الزام الناصب، ص ۲۰۱)

سران کشور بحث بیشتری کنید و پس از مشورت با
کارشناسان نظامی، تصمیم آخری را که مصلحت نظام
و مسلمانان در آن باشد، اتخاذ کنید.^۱

۱. به نقل از حجة الاسلام و المسلمین آشتیانی. (برداشت‌هایی از سیره
امام خمینی، ج ۲، ص ۳۰۶)

و هو أعظم حسباً و أكرم منصباً و أرحم بالرعية؛^۱
او (حضرت مهدی علیه السلام) از همه حسبش بزرگ‌تر
و مقامش گرامی‌تر و به مردم مهربان‌تر است.

و أشفق علیهم من آبائهم و أمهاتهم؛^۲
امام مهدی علیه السلام بر آنان از پدران و مادرانشان
مهربان‌تر است.

* * *

گریه امام

در همان ایام که از آلمان برگشته بودم، توفیقی شد
برویم خدمت حضرت امام علیه السلام. آن وقت بیت امام دست
بچه‌های خودمان بود. من غسل زیارت کردم و اوایل

۱. روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. (عقد الدرر، ص ۲۰۴)

۲. روایت از امام صادق علیه السلام. (النزام الناصب، ص ۱۰؛ روزگار رهایی، ج ۱،

صبح بود که رفتیم جماران. امام روی یک صندلی ساده نشسته بودند.

حاج احمد آقا هم بود. آقای توسلی مرا پیش امام بردند و گفتند: ایشان مجروح است...

همین که کنار امام علیه السلام قرار گرفتم، زارزار گریه کردم. اختیارم که دست خودم نبود. حضرت امام علیه السلام فرمودند: چه می‌خواهی؟

گفتم: هیچی آقا، دارم از درد می‌میرم. دستی سر ما بکش.

چون تازه از آلمان برگشته بودم، سرم کاملاً تراشیده شده بود و بخیه‌ها هنوز توی سرم بود. وقتی نوازش دست مبارک حضرت امام علیه السلام را احساس کردم، کمی آرام گرفتم و دست مبارک ایشان را بوسیدم.

حضرت امام علیه السلام وضع مرا که دیدند، گویا خیلی ناراحت شدند. بعد از ارتحال حضرت امام علیه السلام یکی از نزدیکان امام علیه السلام تعریف کرده بود که آن روز وقتی آن جانباز از خدمت امام مرخص شدند، آقا رفتند در اتاقشان و زار و زار گریه کردند.

امامی که فقط در شهادت ائمه طاهرين گریه می‌کرد؛ امامی که حتی برای شهادت فرزندش اشک نریخت! البته بحث از من تنها نیست، جانبازان

دیگر هم که نزد امام علیه السلام می‌آمدند، کم و بیش وضع رقت‌باری داشتند.^۱

به همه عزیزان در بند، سلام مرا برسانید

یکی از آزادگان زمانی که در اسارت بعثی‌ها بود، در نامه‌ای به محضر حضرت امام خمینی علیه السلام از معظّم‌له درخواست کرد تا پاسخ نامه ایشان را با دست‌خط مبارک خویش مزین فرمایند. امام امت نیز این تقاضا را اجابت فرمودند و با ظرافت خاصی به آن نامه پاسخ دادند که یکی از نشریات داخلی سپاه در روز ۶/۱۲/۶۵ نامه برادر آزاده را به همراه پاسخ حضرت امام علیه السلام منتشر کردند و در اشاره به آن نوشت: نامه برادر اسیر با ظرافت خاصی به آدرس: تهران، میدان تجریش، خیابان نیاوران، خیابان جماران، سه راه حسینیه، به نام حاج روح‌الله موسوی ارسال گردیده است. متن نامه آن برادر آزاده چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم. توکلت علی الله.
«يقولون الموت صعب. والله مفارقة الأحباء
أصعب؛ می‌گویند مرگ سخت است، به خدا
سوگند که جدایی از یاران سخت‌تر است.»

۱. خاطره‌ای از جان‌باز شهید حاج احمد ترشی‌چی، روزنامه جمهوری

پدرجان سلام، امیدوارم حالتان خوب باشد. راضی نمی‌شدم مزاحم اوقات شریفتان گردم، لکن دیگر قدرت تحمل دوری را نداشتم و دلم بسیار برایتان تنگ شده است. لذا تصمیم به نوشتن نامه برایتان گرفتم. تاکنون شنیده‌اید اسیری به مدت چهار سال از پدرش جدا شود و بعد از چهار سال جدایی برای پدرش نامه بنویسد و پدر نامه فرزندش را جواب نگوید؟ پدرم باور کنید تحمل سختی راحت است، اما تحمل بر فراق یار دشوار است.

پدرم من از بلاد غربت از گوشه زندان غم، غبارآلوده از هجر دوست، با چشمانی غم‌زده در انتظار رویت، نامه را می‌نویسم. پدرم، نامه‌ام را اجابت کن، با جواب خویش گرد و غبار غم را از چهره زردمان پاک کن تا چشم ما با دیدن خطت نور گیرد، روشن و منور گردد. پدرم، پروانه‌های وجودمان فدای شمع جان‌سوزت باد. فرزندان افسرده خویش را با کلام مسیحایی‌ات جانی دوباره بخش و دل سوخته‌دلان در راه مانده را جلایی تازه ده. به امید این که این نامه به دستت برسد و جوابش را هرچه زودتر بنویسی. پدرم برای دریافت جواب لحظه‌شماری می‌کنم. خداحافظتان، والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

۱۳۶۵/۶/۱۲ - فرزند کوچک، محمد رنجبر

باسمه تعالی

فرزند بسیار عزیزم، از نامه دل‌سوزانه شما بسیار متأثر گردیدم.

من ناراحتی شما عزیزان در بند را احساس می‌کنم. شما هم ناراحتی پدرتان را که فرزندان عزیزش دور از وطن هستند، احساس کنید. عزیزان من، سید و مولای همه ما حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بیش از همه شماها و ماها در رنج و گوشه زندان به سر می‌بردند. برای اسلام عزیز شما صبر کنید، خداوند فرج را ان شاء الله تعالی نزدیک می‌نماید؛ و پدر پیر شما را با دیدن شما شاد می‌فرماید. به همه عزیزان در بند، سلام مرا برسانید. من از دعای خیر فراموشتان نمی‌کنم. خداحافظ شما باشد.

پدر پیرت (خ)

و ذلّل به الجبارین؛^۱

خداوندا! خوار کن به وسیله او (حضرت مهدی عج) زورگویان و کافران را.

و أقصم به کلّ جبار؛^۲

خداوندا! هر گردن‌کشی را به دست او (حضرت مهدی عج) در هم شکن.

استکبارستیزی امام

اشاره: بی‌تردید برجسته‌ترین محک‌های در اندیشه و رفتار حضرت امام خمینی رحمته الله علیه استکبارستیزی است که از بزرگ‌ترین مشخصه‌های انقلاب اسلامی به شمار می‌رود.

۱. مفاتیح الجنان، دعای غیبت امام زمان عج.

۲. همان، اعمال روز جمعه.

حمایت از تسخیر لانه جاسوسی امریکا (سفارت سابق امریکا در ایران) به دست دانش‌جویان مسلمان پیرو خط امام و از آن به عنوان «انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول» یاد کردن را باید نقطه اوج نگاه ضد امریکایی حضرت امام دانست. اعلام روز سیزدهم آبان به نام روز ملی «مبارزه با استکبار جهانی» در مجلس شورای اسلامی دوره سوم (در زمان حیات طیه حضرت امام) را باید گامی دیگر برای فرهنگ‌سازی و تعمیق نهضت ضد امریکایی در ایران برشمرد. تعبیر و واژه‌هایی که رهبر فقید انقلاب اسلامی و بنیان‌گذار جمهوری اسلام حضرت امام خمینی علیه‌السلام درباره آمریکا به کار برده‌اند، عبارتند از: جنایت‌کار، شیطان بزرگ، مجرم دست اول، فاسد متجاوز، دشمن اسلام، تروریست‌پرور، طبل توخالی، دولت جبار، سرچشمه تروریست، ام‌الفساد قرن، دشمن شماره اول بشر، دشمن شماره یک مردم محروم و مستضعف جهان، رأس استکبار جهانی و... بالغ بر ۴۶ مورد از این قبیل واژه‌ها در ادبیات حضرت امام علیه‌السلام بر جای مانده است.^۱

۱. مرکز تحقیقات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، *امریکا از دیدگاه امام*، ص ۳۴۴-۳۴۸، چاپ دوم: انتشارات ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه، تهران ۱۳۷۸.

ما تا آخر عمر، علیه دولت امریکا مبارزه
می‌کنیم.^۱

ملت ما دشمن شماره اول خودش را امروز
امریکا می‌داند.^۲

ما تا آخر ایستاده‌ایم و با امریکا روابط ایجاد
نخواهیم کرد.^۳

شیاطین به تدریج کار می‌کنند. امریکا برای پنجاه
سال آینده خود نقشه دارد.^۴

خدا نیاورد آن روز را که ایران گرایش پیدا کند به
امریکا.^۵

روابط ما با امریکا روابط یک مظلوم با یک ظالم
است.^۶

۱. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۷۵.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۵۱۹.

۳. همان، ج ۱۹، ص ۹۵.

۴. همان، ج ۱۹، ص ۴۳.

۵. همان، ج ۷، ص ۳۵۷.

۶. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

تَأْوِي إِلَيْهِ أُمَّتَهُ كَمَا تَأْوِي النُّحُلُ إِلَى يَعْسُوبِهَا؛^۱
 امت حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه سوی او پناه می‌برند،
 همان‌طور که زنبور به ملکه خود پناه می‌برد.

يَحْنُونُ إِلَيْهِ كَمَا تَحْنُ النَّاقَةُ إِلَى فَصِيلِهَا؛^۲
 با اشتیاق به سوی او می‌شتابند، همان‌طور که
 شتر ماده به طرف فرزند خود می‌رود.

و يَشْرَبُونَ حُبَّهُ فَلَا يَكُونُ لَهُمْ ذِكْرٌ غَيْرُهُ؛^۳
 محبت او (حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه) در دل مردم جای
 می‌گیرد به طوری که در یاد هیچ‌کس غیر او
 نخواهند بود.

۱. روایت از پیامبر اکرم ص (معجم الملاحم و الفتن، ج ۴، ص ۳۵۲)

۲. روایت از پیامبر اکرم ص (عقد الدرر، ص ۱۱۴)

۳. روایت از امام علی ع. (همان، ص ۸۳)

عشق به امام

آرزوی من فقط در این دنیا این بود که اسلام
پیروزی کامل را به دست آورد و خداوند از عمر ما
بگیرد و عمر رهبر عزیز و مهربان و دل‌سوز امام
خمینی را زیاد کند.

شهید علی آقایی

سلام بر نایب وارث انبیا و امامان، خمینی کبیر،
رهبر جهانی اسلام که چون شیر روزها می‌خروشد و
شب‌ها چون جدّ بزرگوارش امام سجاد علیه السلام به دعا و
نیایش خداوند مشغول است.

شهید مرتضی اخوان‌فرد

ای امت حزب‌الله! اگر حرف امام را جامه عمل
نپوشانید، باید منتظر نابسامانی‌های زیادی باشید.

شهید ابوالفضل اسدی عراقی

من توفیق دیدار امام را نیافتم و این دیدار تا به روز
قیامت باقی ماند. سلام مرا به امام برسانید و دست از
امام برندارید و شب و روز برای سلامتی امام و
رزمندگان و مجروحین دعا کنید.

طلبه شهید حسین اسماعیلی

از امام خمینی بت شکن، اطاعت کنید و به رهبری
او کفر و ظلم را ریشه کن کنید.

شهید مهدی بیات

از امام امت پیروی کنید و حامی ولایت فقیه باشید
تا به اسلام آسیب نرسد. همین اسلام است که تمام
ابر قدرت‌ها را به لرزه انداخته است.

شهید طاهر بیات

مردم عزیز! این نعمت خدا و این حجت خداوند
(امام خمینی) را قدردانی کنید. اگر این‌طور نکنید،
کفران نعمت کرده‌اید.

شهید حمید حاج نقی

قدر امام، این روح خدا که به تمام معنا روح
خداست را بدانید و بدانید که حفظ اسلام بر تمام ما
مسلمین و هر فرد مسلمان واجب است و حتی از نماز
و روزه نیز واجب‌تر است.

شهید محمود حسین جانی

ای امام عزیز! من در دامن تو تربیت شدم و راه
مبارزه را آموخته‌ام. بدان که تا آخر عمر و تا آخرین
لحظه زندگی‌ام، در خط شما که همان خط الله است،

جان فشانی می‌کنم؛ چراکه آن‌چه را در این انقلاب
آموختم، اخلاص عمل و ایثار بود.

شهید جمشید خوشنان

اگر می‌خواهید خدا از شما راضی شود، فقط به
آن‌چه امام می‌گوید عمل کنید و به مسجدها بروید و
در نماز جماعت شرکت کنید.

شهید قدیر خالگر

خواهران و برادران! قدر امام را بدانید که تا قیام
حضرت مهدی علیه السلام چنین مردی را نخواهید دید. خدایا!
عمر او را به بلندای آفتاب بگردان.

شهید مجتبی رجبی قاسم‌آبادی

ای خمینی! رهبر آزادگان، ای روح خدا، ای
نجات‌دهنده ما، ای پدر مهربان، ای ابراهیم زمان، ای
بت‌شکن دوران، ما بسیجیان پابرنه با تو پیمان خون،
پیمان شرف می‌بندیم که تا آخرین نفر و تا آخرین
نفس راه مقدست را ادامه می‌دهیم، خون ما گواه بر
مدعای ماست.

شهید عین‌الله رجبی

می‌بینم که خدا در این زمان این ابرمرد تاریخ یعنی

امام خمینی را برای ما برگزیده است، پس با نافرمانی از رهنمودهای این رهبر کبیر، خود را به گم‌راهی و شرک نیفکنیم که این نافرمانی پایمال کردن خون هزاران شهید به خون خفته این سرزمین و شهدای کربلای حسین علیه السلام تا حال را به دنبال دارد و در این صورت خدا این گناه کبیره را بر ما نخواهد بخشید.

شهید علی‌رضا فتاحی

خواهران و برادرانم، در راه خدا قدم بردارید و استوار و محکم باشید و به یاری خدا بشتابید تا خدا شما را یاری دهد.

پشتیبان امام و ولایت فقیه باشید و به منافقان امان ندهید و آنهایی را که دل امام را به درد می‌آورند، نیست و نابود کنید.

حمیدرضا حسین‌پور

شما مردم همانند کسانی نباشید که به حضرت علی علیه السلام خیانت کردند و او را یاری نکردند؛ آنان یاران دروغین او بودند. پس ما اگر می‌گوییم که واقعاً پیرو خط امام هستیم، باید واقعاً به دستوراتش عمل نماییم. خدا را گواه می‌گیرم که به جز در راه خدا و برای رضای خدا به جبهه نرفته و تنها مزدم را او می‌دهد و

مزدِم را غیر از او از کس دیگری نخواسته‌ام و تنها
مزدی که از خدا می‌خواهم رضای اوست.

شهید محمد سلطانی فتاحی

ای کسانی که خط امام را بعد از چندین سال آزادی
تفکر هنوز نشناخته‌اید، اندکی دیگر فکر کنید و برای
شناختن راه او تلاش نمایید که اگر می‌خواهید آخرت
داشته باشید، با شناختن و در پیش گرفتن راه اوست
که رستگار خواهید شد. در غیر این صورت، علاوه بر
این‌که در این دنیا عذابی هم‌چون سردرگمی و
خودنشناختگی برایتان هست، در آخرت نیز عذابی را
که قرآن برای منافقان بشارت داده بلکه عذابی
سخت‌تر نیز برای شما خواهد بود.^۱

شهید جهان‌بخش مؤمن‌نژاد

۱. به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، یکشنبه ۱۳۸۳/۳/۱۰، ص ۱۲.

و یشرط علی نفسه لهم، أن یمشی حیث یمشون و
 یلبس کما یلبسون و یرکب کما یرکبون و یکون من
 حیث یریدون و یرضی بالقلیل؛^۱
 مهدی علیه السلام در حقّ خود تعهد می‌کند که از راه آنها
 برود، جامه‌ای مثل جامه آنها بپوشد، مرکبی
 همانند مرکب آنها سوار شود، آن‌گونه باشد که
 مردم می‌خواهند و به کم راضی و قانع باشد.

به راستی که امام راحل رحمته الله، همین‌گونه بود و به
 عهدی که با مردم بسته بود، عمل کرد. تمامی زندگی
 او عشق به مهدی علیه السلام بود و زیستنش مهدی‌گونه.
 روحش شاد و راهش پر رهرو باد!

۱. روایت از امام علی علیه السلام. (منتخب الاثر، ص ۴۶۹)